

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و ششم، شماره پیاپی ۹۹
زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۵۸-۱۴۱

تأملی در مستندات فقهی ماده ۴۶۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲*

علی محمدیان

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد

Email: alimohamadian64@gmail.com

دکتر محمد محسنی دهکلانی^۱

استادیار دانشگاه مازندران

Email: mmdehkalany@umz.ac.ir

دکتر محمدتقی قبولی در افشان

دانشیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد

Email: ghabooli@um.ac.ir

چکیده

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲/۲/۱ با پذیرش مسئولیت عاقله در قتل‌های خطایی این نظریه را در ماده ۴۶۳ منعکس نموده است. این قانون درباره نحوه پرداخت دیه مذکور ذیل ماده ۴۶۸ چنین مقرر نموده است: «عاقله عبارت از پدر، پسر، و بستگان نسبی پدری و مادری، یا پدری به ترتیب طبقات ارث است».

مفاد ماده اخیر مستظهر به موافقت مشهور فقهای امامیه می‌باشد. ایشان معتقدند: «با وجود عاقله اَقْرَب، عَهْدَه عاقله اَبَعَد مشغول نمی‌باشد و در فرض اجتماع خویشاوندان ذکور نسبی (= عاقله) تأدیه خون بهاء و پرداخت دیه بر ذمه نزدیک‌ترین اقارب به حسب طبقات ارث می‌باشد». مستند عمده ایشان استظهار از آیه ﴿...وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...﴾ و نیز روایات ناظر به مسأله پیش گفته می‌باشد.

نگارنده استظهار از آیه فوق را تمام نمی‌داند و استدلال به آن روایات را تام نمی‌یابد. وی پس از نقد مستندات قول مشهور چنین نتیجه می‌گیرد که: «در پرداخت دیه قتل خطایی، رعایت ترتیب بین عاقله لازم نبوده و همگی ایشان مسئول پرداخت دیه هستند؛ اگرچه حین الفوت ارث‌بر نباشند». این نظریه اگرچه خلاف قول مشهور است؛ لیکن برخی از فقها را با خود موافق نموده است؛ مضافاً به این که اطلاعات و عمومات ادله نیز آن را اقتضاء دارد.

کلیدواژه‌ها: قتل خطایی، عاقله، توزیع دیه، قول مشهور، ماده ۴۶۸ ق.م.ا

* تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۰۵/۱۲؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۲/۰۷/۳۰.

۱ نویسنده مسئول.

مقدمه

ضمان عاقله، سنت دیرینه و ریشه‌داری می‌باشد که قبل از شریعت اسلام وجود داشته، و شاید بتوان گفت نوعی بیمه به مصطلح امروزی است (منتظری، مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر، ۵۲). مشروعیت نهاد عاقله به طور اجمال مورد تأیید و امضای شارع اسلام بوده و حکم آن مورد اتفاق همه فقهای اسلامی است و میان شیعه و اهل سنت در این مسأله اختلافی نیست (ر.ک: نجفی، جواهرالکلام، ۲۵/۴۳؛ مدنی کاشانی، کتاب الديات، ۲۲).

از باب نمونه شیخ طوسی در باب مشروعیت اخذ دیه از عاقله می‌نگارد: «دلیل ما بر مشروعیت نهاد عاقله اجماع فقهای امامیه و روایات موجود است، هم‌چنین اجماع امت اسلامی بر این امر اقامه گردیده است» (خلاف، ۲۷۶/۵). ابن قدامه از فقهای حنبلی، در تأیید اتفاقی بودن این نظریه می‌نویسد: «در میان اهل علم مخالفی برای این قول که دیه قتل خطا بر عهده عاقله است نمی‌شناسم» (مغنی، ۹/۴۹۸).

با قطع نظر از سیر تاریخی عاقله و شبهاتی که امروزه پیرامون آن وجود دارد، نوشتار حاضر با فرض حجیت و مشروعیت این نهاد، درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که توزیع دیه بر عاقله از چه اصلی پیروی می‌کند؟ آیا همه آنانی که عنوان عاقله بر آنان منطبق است به یک میزان و در عرض یکدیگر مسئول تأدیه خسارت خواهند بود؟ یا این‌که با قبول رابطه طولی میان اقارب، با وجود عاقله نزدیک‌تر، عهده خویشان دورتر مشغول نخواهد شد؟

در پاسخ به سؤال فوق دو رویکرد عمده در کتب مرسوم فقهی امامیه منعکس شده است. مشهور فقها با اختیار وجه اخیر، رعایت ترتیب میان اقارب را لازم دانسته، و در نقطه مقابل نوادری از قدماء و معاصران قائل به توزیع دیه بر تمامی عاقله شده‌اند. ناگفته نماند بر خلاف آنچه از کتب فقهی نقل شده است، موضع فقیهان منحصر در دو قول پیش‌گفته نبوده، و نگارنده به استناد تتبع خویش به مواضع دیگری از فقها دست یافته است که در متن مقاله بدان اشاره خواهد رفت.

در ابتدای بحث و قبل از ورود به آن مناسب دیده شد با تعریف اصطلاح «عاقله» مقصود فقیهان تبیین و مصادیق آن تعیین گردد.

مفهوم عاقله**مفهوم عاقله در لغت**

در لسان العرب و تاج العروس در تعریف عاقله چنین آمده است: «عاقله اسم فاعل از واژه

عقل است، و منظور از آن همان عصبه می‌باشد، و آنان خویشاوندان پدری هستند که دیه قتل خطا را می‌پردازند» (ابن منظور، ۴۶۰/۱۱؛ واسطی، ۵۰۹/۱۵). صاحب مجمع البحرین و النهایه عاقله را از عقل به معنای دیه دانسته و در مورد وجه تسمیه آن نوشته‌اند: «قاتل مکلف بود دیه (شتران) را به آستانه منزل اولیاء مقتول ببرد، و آن‌ها را با طناب که بدان «عقال» گفته می‌شد ببندد، و به ورثه مقتول تحویل دهد» (طریحی، ۴۲۷/۵؛ ابن اثیر، ۲۷۹/۳).

ابن فارس و جوهری نیز عاقله را به گروهی که از بستگان پدری هستند، و دیه جنایت قتل خطایی را پرداخت می‌کنند تعریف نموده‌اند (معجم مقائیس اللغه، ۷۰/۴؛ الصحاح، ۱۷۷۱/۵). لذا مجموع کلمات لغویان به این معنا بازگشت می‌کند که عاقله خصوص خویشان ذکور از جانب پدر می‌باشند.

مفهوم عاقله از منظر فقیهان

شهید ثانی در تعریف عاقله می‌نویسد: «عاقله کسانی هستند که از طرف پدر، خویشاوند قاتل محسوب می‌شوند؛ مانند برادران و عموها و فرزندان آن‌ها؛ اگرچه هنگام پرداخت دیه وارث نباشند؛ البته زن، کودک و کسی که در سر رسید دیه، دیوانه یا فقیر است، عاقله محسوب نمی‌شود» (الروضه البهیة، ۴۴۶/۲).

اگر چه این تعریف با اقبال اکثر فقها مواجه شده است (مجلسی، حدود و قصاص و دیات، ۱۵۵؛ خویی، ۵۴۰/۲)؛ لکن کلمات فقها در تعریف عاقله متفاوت بوده و در بعضی موارد رسا نیست. به نظر نگارنده بهترین و کامل‌ترین تعاریف از آن مرحوم مشکینی است که در تعریف عاقله آورده است: «مراد از عصبه که پرداخت دیه جانی بر عهده ایشان است، هر فردی است که از طریق پدری، و یا پدری و مادری، با جانی خویشاوندی دارد، مانند برادران پدری و مادری، یا برادران پدری، و اولاد ایشان، و پدر و جد پدری؛ اگرچه بالاتر روند، و اولاد ذکور؛ اگرچه پایین‌تر روند» (۳۶۴). ایشان با ذکر اصناف متعدد خویشاوندان اعم از اقارب عمودی و اطرافی، صعودی و نزولی، با واسطه و بی‌واسطه و..... تعریف جامع و مانعی ارائه نموده است که مشابه آن در سایر کتب مشاهده نمی‌شود.

البته همان‌گونه که از تعاریف فقها بدست می‌آید و برخی از ایشان نیز بدان تصریح نموده‌اند (ر.ک: روحانی، فقه الصادق (ع)، ۳۷۶/۲۶) اصطلاح عاقله در لسان فقها چیزی جز همان معنای لغویش نمی‌باشد. به عبارت دیگر عاقله هم‌چون بسیاری از واژگان کاربردی در محاورات، از مفاهیم عرفی است که شرع درباره آن تأسیسی نداشته و در تبیین مدلول آن تابع

ارتکاز عرفی بوده است.

کلمات فقها

برخلاف نقل رایج از عبارات فقها که اقوال موجود در مسأله را منحصر به دو قول دانسته‌اند، از تتبع و مذاقه در آرای فقها چهار رویکرد قابل استظهار است:

- ۱- برخی از فقهای متقدم اصولاً متعرض مسأله نشده و به سکوت از کنار آن گذشته‌اند.
 - ۲- تعداد قابل توجهی از فقها بعد از بیان دو دیدگاه موجود، در حکم مسأله توقف نموده‌اند.
 - ۳- مشهور فقها قائل به لزوم رعایت ترتیب میان عاقله جانی، براساس طبقات ارث شده‌اند.
 - ۴- تعداد کمی از فقها پرداخت دیه را وظیفه تمامی افراد عاقله به نحو برابر دانسته‌اند.
- در ابتدا با نقل کلمات و عبارات فقها و نیز ادله و مستندات ادعایی، به تفکیک به مواضع پیش‌گفته پرداخته، سپس به نقد مستندات آن اقوال می‌پردازیم.

رویکرد اول: سکوت در مسأله

برخی از فقهای متقدم اصولاً متعرض مسأله نشده و در این بحث نظری ابراز نداشته‌اند؛ هم‌چنان‌که شیخ مفید در مقنعه صرفاً به بیان این امر که دیه قتل خطای محض از عاقله جانی، و در ظرف سه سال گرفته می‌شود، بسنده نموده است (۷۳۵). نمونه دیگر مرحوم شیخ صدوق در دو کتاب فقهی-روایی خویش است. ایشان نیز تنها به بیان تکلیف عاقله در پرداخت دیه قتل خطاء پرداخته و از ذکر نحوه توزیع و کیفیت آن خودداری ورزیده است. (ر.ک: هدایه، ۳۰۱؛ مقنعه، ۵۳۶).

ابوالصلاح حلبی در این بحث به عبارت: «دیه الخطأ علی العاقله و عاقله الحر المسلم عصبته» (الکافی فی الفقه، ۳۹۲)؛ بسنده نموده، و صاحب مراسم نیز نظر روشنی در این زمینه نداده است. (سلار دیلمی، ۲۳۹)

این گروه از فقها نظری ابراز نداشته‌اند و نمی‌توان رأی آن‌ها را موافق یا مخالف نظر مشهور دانست؛ تنها در صورتی می‌توان نظر ایشان را موافق با مشهور دانست که سکوت آن‌ها را به معنای موافقت با رأی مشهور در نظر بگیریم، که این‌گونه برداشت، مخدوش است؛ زیرا همان‌گونه که گفته‌اند سکوت اعم از رضاست؛ و «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال».

رویکرد دوم: توقف در مسأله

گروه دوم فقهای اند که به رغم تعرض به مسأله و حتی ذکر آراء موجود، از اختیار رأی خودداری ورزیده و یا حداقل از ابراز رأی مختار خویش دوری جسته‌اند. شهید ثانی از این دسته فقهاست که در روضه به ذکر اقوال موجود در مسأله بسنده نموده و حتی به استناد عموم ادله، رأی غیر مشهور را محتمل دانسته است؛ لکن معین نساخته است که مختار خود ایشان کدام است (۴۴۷/۲). نکته جالب آن که شهید ثانی در مسالک نیز به فتوای خود تصریح نمی‌کند و با ذکر اقوال موجود هر قول را به قائلانش منتسب می‌کند (۵۱۹/۱۵).

جزائری در التحفه السنیه (۹۶)؛ و فیض کاشانی در مفاتیح الشرایع (۱۵۶/۲)؛ در عباراتی تقریباً مشابه صرفاً به بیان اقوال موجود در مسأله بسنده نموده‌اند، بدون این که نظر صریح خود را در مسأله ابراز دارند.

مجلسی دوم نیز به بیان اختلاف آراء فقها در بحث مذکور اکتفا نموده است: «خلاف است که آیا ترتیبی در میان آن جماعت هست در حواله کردن یا نه؟ بعضی گفته‌اند: به نزدیک و دور همه حواله می‌کنند به یک نسبت، و اکثر علماء قائل شده‌اند به آن که نزدیک‌تر را مقدم می‌دارند» (حدود و قصاص و دیات، ۱۵۷).

جمال الدین حلی در مهذب البارع (۴۲۰/۵)؛ و فاضل آبی در کشف الرموز (۶۸۵/۲)؛ نیز به رغم آن که اقوال موجود در مسأله را ذکر نموده‌اند؛ لکن نظر خویش را ابراز ننموده‌اند. لازم به ذکر است که وجه افتراق این گروه از فقها، با فقهای دسته اول که در مسأله سکوت نموده بودند در این است که گروه اخیر اقوال موجود در مسأله را ذکر نموده؛ لیکن خود فتوای صریحی در بحث مذکور نداده‌اند؛ بر خلاف پاره‌ای از متقدمان که اصولاً متعرض مسأله نگردیده و بحث را مسکوت نهاده‌اند.

رویکرد سوم: توزیع دیه به ترتیب طبقات ارث (قول مشهور)

از اولین فقیهانی که متعرض این بحث شده و به صراحت معتقد است کیفیت توزیع دیه مبتنی بر رعایت اقریبیت ورثه است شیخ طوسی در خلاف می‌باشد. دلیل وی نیز بر مختار خویش عمومیت آیه اولوالارحام: ﴿...وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...﴾ (انفال: ۷۵)^۱ است که در آن بعضی خویشاوندان بر بعضی دیگر برتری داده شده‌اند، و مطابق دیدگاه ایشان مورد بحث را نیز در بر می‌گیرد. (خلاف، ۲۸۲/۵).

۱ انفال: ۷۵: «خویشاوندان نسبت به یکدیگر، در احکامی که خداوند مقرر داشته، (از دیگران) سزاوارترند».

محقق در شرایع پس از تصریح به این امر که در مسأله دو قول وجود دارد، اشبه در مسأله را قول به رعایت ترتیب در توزیع می‌داند (۲۷۳/۴). وی در مختصرالنافع نیز بر این نظر تأکید می‌کند: «و یبدأ بالتقسیت علی الأقرب فالأقرب» (۳۱۶/۲)

علامه حلی در کتب مختلف خود، ارشادالاذهان (۲۳۰/۲)؛ تحریرالأحكام (۶۴۳/۵)؛ و مختلف الشیعه (۳۰۳/۹)؛ بر نظر مشهور صحه گذاشته، و فخرالمحققین در ایضاح الفوائد (۷۴۸/۴)؛ سخن والد خویش را تأیید می‌کند.

صاحب کشف اللثام و صاحب ریاض پس از رجحان دادن به دیدگاه مشهور ۲ دلیل مشترک برای آن ذکر نموده‌اند: ۱- عمومیت آیه اولوالارحام؛ ۲- روایت بزنی و ابوبصیر^۲ (فاضل هندی ۵۱۵/۱۱؛ حائری طباطبایی، ۵۶۷/۲).

امام خمینی نیز در تحریرالوسیله پس از تصریح به وجود دو رویکرد در مسأله، از دیدگاه اول با عبارت «اوجه» یاد می‌کند. (تحریرالوسیله، ۶۰۱/۲).

مطابق آنچه از کلمات فقهای این گروه استنتاج می‌شود، ایشان عمدتاً برای اثبات مدعای خویش به عموم آیه اولوالارحام، و احیاناً روایاتی که در مسأله وجود دارد استناد نموده‌اند. بسیاری از فقهای این گروه نیز به بیان ادله مختار خویش نپرداخته و صرفاً به ذکر این که قول مشهور قوی‌تر است بسنده نموده‌اند.

رویکرد چهارم: توزیع دیه بر تمامی عاقله (قول غیر مشهور)

شیخ طوسی اگرچه در خلاف، همان‌گونه که گذشت، رعایت ترتیب در توزیع را لازم دانسته است؛ لیکن به نظر می‌رسد وی در مبسوط از دیدگاه اولیه خویش رجوع نموده،^۳ و قائل به تقسیم دیه مذکور در بین عاقله قریب و بعید گشته است؛ البته وی دلیلی بر مختار اخیر خویش ارائه ننموده است. (۱۷۸/۷)

صاحب جامع الشرایع نیز در مسأله مذکور با شیخ هم رأی است، آن‌جا که می‌نویسد: «یقسم الإمام الدیه علی العاقله بحسب ما یری من غنی أو دونه... و القریب و البعید فیها سواء» (ابن سعید حلی، ۵۷۶).

رأی اخیر شیخ، متروک فقیهان بعد از وی واقع گشت، و همان‌طور که نقل شده است جز ابن سعید حلی کسی با آن موافقت ننمود، تا آن‌که آقای خوبی آن را تقویت کرد.

۲ شرح روایات مذکور در نقد قول مشهور خواهد آمد.

۳ تاریخ تألیف مبسوط متأخر از خلاف است؛ چرا که شیخ در مقدمه مبسوط می‌نویسد: «در این کتاب اسامی فقیهان مخالف را نخواهم آورد؛ مبدا کتاب به درازا انجامد، و اسامی ایشان را در

مسائل کتاب خلاف به طور مستوفی یاد کرده‌ام» (۳۱).

ایشان در مبانی تکمله المنهاج با طرح این سؤال که آیا خویشان نزدیک و دور همگی جزء عاقله می‌باشند؛ یا این که ترتیب بین آن‌ها رعایت می‌شود، می‌نویسد: «نظر مشهور فقها این است که رعایت ترتیب بین آن‌ها لازم است؛ ولی این نظر اشکال دارد، و اقرب آن است که خویشان نزدیک و دور همگی داخل در عاقله می‌باشند» (۵۵۹/۲).

بسیاری از شاگردان محقق خوئی در کتب فتوایی خود با استاد خویش هم رأی شده‌اند. وحید خراسانی و محقق کابلی مختار خوئی را اظهر اقوال می‌دانند (منهاج الصالحین، ۵۹۵/۳؛ رساله توضیح المسائل، ۷۵۰).

صاحب فقه الصادق (ع) و فاضل ایروانی نیز در عباراتی مشابه با مناقشه در ادله قول مشهور، اظهر در مسأله را، با توجه به عموم ادله که پرداخت دیه را بر عهده عاقله نهاده است، و لفظ عاقله نیز همگی خویشاوندان قریب و بعید را شامل می‌شود، عدم اعتبار ترتیب در بین طبقات دانسته‌اند (روحانی، ۳۸۲/۲۶؛ دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالی، ۳۵۳/۳).

این دسته از فقها در اثبات مدعای خویش عمدتاً به اطلاق ادله‌ای که مسئولیت قتل خطائی را بر عهده عاقله نهاده استناد نموده و از آن‌جا که لفظ عاقله بر نزدیکان دور و نزدیک به طور یکسان صدق می‌کند، در نتیجه قائل شدن به رعایت ترتیب در توزیع دیه را فاقد وجهت شرعی دانسته‌اند.

بررسی ادله و مستندات

مقتضای قواعد اولیه

به نظر می‌رسد مقتضای قواعد اولیه، عدم اعتبار رعایت ترتیب بین عاقله قریب و بعید باشد؛ در نتیجه جمیع عاقله نسبت به پرداخت دیه خطای محض مسئولیت دارند. به عبارت دیگر موضوع وجوب دیه در قتل خطایی عنوان عاقله بوده و این عنوان به اطلاق خود شامل همه مردان خویشاوند پدری جانی می‌شود. باید گفت هرچند عاقله دارای مراتب و طبقات مختلفی می‌باشند و استحقاق ایشان در برخی ابواب مثل ارث با یکدیگر متفاوت است؛ لکن ادعای اشتراط رعایت ترتیب در پرداخت دیه، مطابق با طبقات ارث، محتاج دلیل معتبر و مؤونه زائده موجه می‌باشد که صلاحیت تخصیص عمومات و اطلاقات ادله را داشته باشد؛ و حال آن‌که اطلاقات و عمومات ادله با نفی قیود ادعایی، دلالت بر مسئولیت همگانی عاقله دارند.

در مقام تمسک به اصل عملی نیز باید گفت با شک در اشتراط رعایت ترتیب، اصل، عدم اشتراط چنین امری است. اگر اشکال شود که در مسأله، شک در اشتغال ذمه عاقله بعید داریم، و اصل مناسب مقام، اصالت برائت ذمه وی می‌باشد؛ در نتیجه رعایت ترتیب در تأدیه دیه شرط می‌باشد؛ در پاسخ اشکال می‌شود گفت با فرض تمامیت تمسک به اطلاقات ادله، اشتغال عاقله ثابت بوده، شک در شرطیت امر زائد است و همان‌طور که گفته شد در این حالت اصل عدم اشتراط جاری است. به عبارت دیگر منشاء شک در اشتغال و یا عدم اشتغال ذمه عاقله بعید، شک در اشتراط ترتیب است و با احراز عدم اشتراط (اصل سببی) از باب تقدم اصل سببی بر اصل مسببی، موضوعی برای شک در عدم اشتغال (اصل مسببی) باقی نمی‌ماند.

مفاد ادله قول مشهور

مشهور برای اثبات مدعای خود به سه دلیل کتاب، سنت و اجماع استناد نموده‌اند.

دلیل کتاب: استدلال به آیه اولوا الارحام

یکی از ادله‌ای که قائلان قول مشهور بدان استناد نموده‌اند، عموم آیه ﴿...وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...﴾ (انفال/۷۵) است. از میان فقها، شیخ و فاضل هندی به صراحت، عموم آیه مذکور را مستند مختار خویش دانسته‌اند: «دلینا علیٰ أنه یبدأ بالأقرب فالأقرب قوله تعالی: ﴿...وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...﴾، و ذلك عام فی جمیع الأشياء» (خلاف، ۲۸۲/۵). «إذا اجتمع فی العاقله القریب و البعید فإنه یأخذ الدیه من القریب... لقوله تعالی: ﴿...وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...﴾، لعمومه فی جمیع الأشياء» (کشف اللثام، ۵۱۵/۱۱).

تقریب استدلال: تقریب استدلال به این نحو است که در آیه مذکور برخی از خویشاوندان بر برخی دیگر برتری داده شده‌اند، و قیدی نیز در آیه وجود ندارد تا از آن خصوص ارث و مانند آن فهمیده شود؛ از طرف دیگر هم اولویت خویشاوندان دورتر بر خویشان نزدیک‌تر خلاف حکم قطعی عقل است؛ بنابراین با توجه به عموم و نیز اطلاق آیه اولوا الارحام، مورد آیه هم شامل افرادی می‌شود که از متوفی ارث می‌برند؛ بدین صورت که با وجود خویشان نزدیک‌تر، خویش دورتر ارث نمی‌برد؛ و هم آیه شامل افرادی است که در صورت قتل خطایی مؤظف به پرداخت دیه قاتل می‌باشند؛ بدین نحو که با وجود عاقله نزدیک‌تر عاقله دورتر وظیفه‌ای در قبال پرداخت دیه قاتل ندارند.

نقد و بررسی: لیکن به نظر می‌رسد استناد به عموم و اطلاق آیه محل تأمل و خدشه باشد؛

چرا که آیه تنها در مقام بیان احکام ارث و نحوه توارث وراثت است؛ یعنی هنگامی که قرار است ورثه میت چیزی از مال او را به ارث ببرند؛ حال آنکه مسأله ما نحوه پرداخت دیه است؛ یعنی هنگامی که قرار است چیزی از عصبه فرد گرفته شود، و پر واضح است که میان این دو تفاوت عمده وجود دارد.

در توضیح مطلب باید گفت مطابق آنچه در تفاسیر آمده است در زمان جاهلیت ارث‌بری اعراب از یکی از این سه راه بود: ۱- از طریق نسب (در نزد آن‌ها تنها منحصر به فرزندان پسر بود و کودکان و زنان از بردن ارث محروم بودند)؛ ۲- از طریق تبنی؛ یعنی پسر خواندگی؛ ۳- از طریق عهد و پیمان، که از آن تعبیر به «ولاء» می‌کردند. در آغاز اسلام که هنوز قانون ارث نازل نشده بود، به همین روش عمل می‌شد؛ اما به زودی مسأله «اخوت اسلامی» جای آن را گرفت، و تنها مهاجران و انصار که با یک‌دیگر پیمان اخوت بسته بودند، از یک‌دیگر ارث می‌بردند، پس از مدتی که اسلام گسترش بیشتری پیدا کرد، ارث مذکور انتقال به خویشاوندان نسبی و سببی پیدا کرد، و حکم اخوت اسلامی در زمینه ارث منسوخ گشت، و قانون نهایی ارث در آیه مذکور نازل گشت (ر.ک: مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ۱۱/۲۶۷؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، ۱/۴۴۷).

مطابق با دیدگاه فقها و مفسران چیزی که آیه مذکور در صدد بیان آن می‌باشد این است که وارث شخص متوفی فقط ارحام او هستند، نه دیگران، و در میان ارحام هم بعضی از بعض دیگر برترند، و با وجود ارحام نزدیک، ارحام دیگر ارث نمی‌برند؛ مثلاً با وجود اولاد، فرزندان اولاد، و با وجود برادران، برادر زادگان ارث نمی‌برند؛ مؤمنان و مهاجران و دیگران با آن‌که دوست و رفیق و برادر پیمانی شخص‌اند، باز حقی در ارث ندارند؛ و به طور کلی ترکه فقط مال ارحام است، و با وجود ایشان شخص دیگری ارث نمی‌برد (فاضل مقداد، کنز العرفان، ۲/۳۲۴؛ راوندی، فقه القرآن، ۲/۳۲۵).

صاحب المیزان فی تفسیر القرآن از در المنثور نقل می‌کند که ابن عباس گوید: «رسول خدا (ص) میان صحابه برادری افکند و گفت که بعضی از بعضی ارث ببرند تا این آیه نازل شد: ﴿... وَأَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...﴾؛ و با نزول آیه مذکور و نسخ ارث‌بری صحابه، توارث با نسب برقرار گردید» (طباطبایی، ۹/۱۲۸).

در مجمع البیان از امام باقر (ع) نقل شده که برخی از اصحاب با برادری از یک‌دیگر ارث می‌بردند تا این که با نزول آیات مذکور این عمل نسخ گردید. (طبرسی، ۳/۴۲۷).

بنابراین آنچه از مجموع مطالب فوق‌الذکر فرا دست می‌آید این است که آیات مذکور فقط در صدد بیان دو امر هستند؛ اولاً این‌که: جز خویشاوندان و اولوا الارحام کس دیگری از ورثه متوفی ارث نمی‌برد؛ ثانیاً: رعایت ترتیب بین خویشاوندان، از حیث اقریبیت، در ارث‌بری لازم است، و ایشان به ترتیب طبقه خود ارث می‌برند؛ اما آیات مذکور هیچ دلالتی بر نحوه و کیفیت توزیع دیه بر عاقله جانی در قتل خطای محض نخواهند داشت، و آیات از این جهت در مقام بیان نمی‌باشند.

و شاید با ملاحظه همین جوانب است که صاحب تفصیل الشریعه اگرچه قول مشهور را می‌پذیرد؛ اما با عبارت «فی دلاله الآیه تأمل» (لنکرانی، ۳۰۹) در دلالت آیه مذکور تردید می‌کند.

کما این‌که عین این اشکال در کلام آقای تبریزی (تنقیح مبانی الأحکام (کتاب الدیات)، ۳۶۷) و نیز آقای روحانی آمده است. (فقه الصادق، ۳۸۲/۲۶).

دلیل روایات

مرسله یونس بن عبدالرحمان

یونس بن عبدالرحمان نقل می‌کند از احد الصادقین (علیهما السلام) درباره مردی که مرد دیگری را به خطا بکشد و قبل از پرداخت دیه به اولیاء دم مقتول بمیرد، حضرت فرمودند: «أنّ الدیه علی ورثته، فإن لم یکن له عاقله، فعلى الوالی من بیت المال» (طوسی، تهذیب، ۱۷۲/۱۰؛ حرعاملی، وسائل، ۳۹۷/۲۹).

این روایت مورد استناد برخی از متأخران (نجفی، جواهرالکلام، ۴۳۷/۴۳؛ طباطبایی، ریاض المسائل، ۵۶۷/۲) قرار گرفته است.

تقریب استدلال: تقریب استدلال چنین است که روایت مذکور دیه قتل خطا را بر عهده ورثه دانسته، و منظور از ورثه نیز با توجه به فراز بعدی روایت چیزی جز عاقله نمی‌باشد؛ بنابراین مطابق روایت مذکور عاقله در حکم ورثه هستند، و توزیع در بین آنها نیز باید بر اساس حکم ورثه باشد.

نقد و بررسی: لیکن باید توجه داشت استدلال به روایت مزبور هم از جهت سند و هم از نظر دلالت مخدوش و ناتمام است؛ زیرا معلوم نیست چه کسی این سوال را از امام پرسیده و جواب امام (ع) را برای یونس نقل نموده است؛ لذا روایت مذکور به جهت ارسال آن ضعیف

است. (ر.ک: مجلسی، ملاذ الأخیار، ۱۶/۳۵۱) و نمی‌توان بدان اعتماد نمود. برخی از فقها معتقدند ضعف سندی روایت با عمل اصحاب جبران شده است: (لنکرانی، ۳۰۹؛ نجفی، جواهرالکلام، ۴۳/۴۳۸؛ سبزواری، مهذب الأحکام، ۲۹/۳۵۵)؛ اما باید اذعان نمود نظریه جبران سند با عمل مشهور خود مبنایی است که محل مناقشه بسیاری از فقیهان می‌باشد (ر.ک: خویی، مصباح الاصول، ۲۰۱/۲-۲۰۳)؛ مضافاً به این که استناد مشهور نیز به خبر یونس، مسلم نیست.

اما از جهت دلالت نیز با توجه به قرائن موجود در روایت که در مورد فردی که فرد دیگری را بکشد؛ لیکن قبل از پرداخت دیه به اولیاء دم وی، بمیرد، وارد شده است (فمات قبل أن ینخرج إلی أولیاء المقتول من الدیه)؛ بنظر می‌رسد مفروض و مورد روایت مربوط به جایی است که پرداخت دیه اولاً و بالذات بر خود جانی واجب بوده باشد، و تنها در صورت مرگ وی، و عدم تأدیه دیه است که عاقله عهده‌دار آن خواهند بود؛ یعنی آن‌چنان‌که از روایت استظهار می‌شود مورد روایت قتل شبه عمد بوده، و منظور از خطای به کار رفته در روایت، خطای شبیه به عمد می‌باشد، و ربطی به مانحن فیه که در مورد پرداخت دیه قتل خطای محض، که اولاً و بالذات بر عهده عاقله است، نخواهد داشت. (ر.ک: خویی، مبانی تکمله المنهاج، ۲/۵۴۲ و ۵۵۹).

دو روایت ابوبصیر و ابو نصر بزنطی

دلیل دیگر مورد استناد مشهور، دو روایتی است که موضوع هر دو آن شخصی است که فردی را به قتل رسانده، فرار می‌کند و سپس می‌میرد. (نجفی، همان، ۴۳/۴۳۸؛ فاضل هندی، همان، ۱۱/۵۱۵). متن دو خبر چنین است:

روایت ابوبصیر^۴: ابو بصیر می‌گوید از امام صادق(ع) درباره مردی پرسش نمودم که شخصی را از روی عمد کشته، آن‌گاه مبادرت به فرار نموده و امکان دسترسی به وی نمی‌باشد، که حضرت فرمودند: «اگر مال و دارایی دارد، دیه از اموال او برداشت می‌شود، و اگر ندارد، از نزدیک‌ترین خویشان وی، الاقرب فالأقرب، دریافت می‌دارند، و اگر دارای خویشاوند نیست، امام آن را پرداخت می‌کند؛ چرا که خون شخص مسلمان هیچ‌گاه پایمال نخواهد شد» (طوسی، همان، ۱۰/۱۷۰؛ کلینی، همان، ۷/۳۶۵).

۴- حَبِیْدُ بْنُ زَبَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثَمِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِي عَثْمَانَ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ

روایت ابو نصر بزنی: بزنی می‌گوید از امام جواد(ع) در مورد مردی سؤال نمودم که عمداً دیگری را کشته، و سپس فرار کرده، و وی را نیافته‌اند، تا این‌که مرده است، که حضرت در جواب فرمودند: «إن كان له مالٌ أخذ منه، و إلا أخذ من الأقرب فالأقرب» (طوسی، همان، ۱۷۰/۱۰؛ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۱۶۷/۴).

تقریب استدلال: تقریب استدلال چنین است که چون روایات مذکور در مقام بیان خویشاوندان اطلاق نداشته؛ بلکه در صورت فقدان مال برای قاتل، پرداخت دیه را بر عهده اقربای وی، با رعایت الاقرب فالاقرب گذاشته‌اند؛ یعنی مطابق با طبقات ارث؛ به گونه‌ای که اگر مثلاً طبقه اول چند نفر باشند بین آن‌ها به تساوی تقسیم می‌شود، و اگر از طبقه اول مثلاً فقط یک نفر باشد باید تمام دیه را بپردازد، و وضعیت طبقات دوم و سوم نیز همین‌گونه است؛ بنابراین از مفاد روایات مزبور آشکار می‌گردد که در مانحن فی‌ه نیز باید ترتیب بین عاقله رعایت گردد.

نقد و بررسی: باید گفت اگرچه مجلسی در ملاذ الأخیار (۳۴۸/۱۶) روایت ابوبصیر را صحیح، و روایت بزنی را مؤثق دانسته است؛ لیکن به نظر می‌رسد هر دو خبر دارای ایراد سندی‌اند؛ زیرا روایت ابوبصیر به علت وجود احمد بن حسن میثمی در سلسله روایت آن، که فردی واقفی است^۶ (ر.ک: کشی، رجال، ۴۶۸)؛ ضعیف می‌باشد؛ لذا شهید ثانی در مسالک حدیث مزبور را ضعیف دانسته است (۲۶۲/۱۵). در روایت بزنی نیز که وی حدیث مذکور را از «ابی جعفر(ع)» نقل نموده است اگرچه محتمل است مراد امام جواد(ع) باشد (که در این صورت بزنی حضرت را درک نموده است) (ر.ک: نجاشی، رجال، ۷۵؛ تفرشی، نقدالرجال، ۱۴۸/۱)؛ اما این احتمال نیز وجود دارد که منظور امام باقر(ع) باشد، و در این صورت روایت با ارسال روبرو خواهد گردید؛ زیرا بزنی نمی‌تواند به طور مستقیم از امام باقر(ع) روایت کند؛ آنچه احتمال اخیر را تقویت می‌کند این است که اطلاق ابی جعفر در روایت منصرف به امام باقر(ع) بوده، و از امام جواد(ع) در روایات تعبیر به ابی جعفر الثانی می‌شود. و شاید بدین وجه است که شهید ثانی در شرح لمعه حدیث مذکور را مرسل دانسته است. (۴۱۷/۲)

۶- مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(ع)

۶- واقفیه فرقه‌ای از شیعه هستند که امام موسی بن جعفر(ع) را آخرین امام دانند، و گویند او زنده است، و هم او مهدی منتظر باشد. بنیان‌گذاران این مذهب نمایندگان خود حضرت بودند که در دورانی که امام در زندان هارون بود اموال فراوانی از خمس برگرد آن‌ها گرد آمده بود و چون امام وفات یافت نزد خود گفتند: اگر به امامت حضرت اعتراف کنند بایستی همه اموال را به وی تسلیم کنند، طمع مال دنیا آن‌ها را بر آن داشت که منکر امامت وی شده دست از دین بکشند و خود و گروهی را به الحاد و زندقه سوق دهند. (دشتی، معارف و معاریف، ۱۰/۲۹۸).

در هر حال حتی اگر از سند روایات مذکور نیز چشم‌پوشیم، به نظر می‌رسد از ایرادهای دلالتی آن‌ها نمی‌توان به راحتی گذشت؛ زیرا آن‌چنان که معلوم است مورد روایات قتل عمد می‌باشد؛ و در قتل عمد پرداخت دیه اولاً و بالذات بر عهده خود جانی می‌باشد، و علت پرداخت دیه قتل وی توسط وراث، الاقرب فالاقرب نیز محتملاً اثر بری ایشان از جانی به جهت فوت وی که در روایت قید گردیده می‌باشد؛ و از این جهت تسری دادن حکم روایات مذکور به قتل خطای محض که در آن عاقله اولاً و بالذات مکلف به پرداخت دیه هستند، در غایت بعد و غیر قابل پذیرش می‌نماید؛ خاصه در مذهب امامیه که در آن به شدت از قیاس و استحسانات ظنی نهی شده است.

شایان توجه است که شیخ طوسی در استبصار (۲۶۱/۴)؛ روایات مذکور را در بابی تحت عنوان: «باب أنه لا یجب علی العاقله عمدٌ و لا إقرارٌ و لا صلحٌ» ذکر می‌کند، و در توجیه مفاد روایات، که برخلاف قاعده، پرداخت دیه را بر عهده عاقله می‌دانند، آن‌ها را به حالتی که عاقله جانی ضمانت وی را نمایند حمل می‌کند: «فالوجه فی هذین الخبرین أن نحملهما علی الحال التي تضمّنانه؛ و هي الحال التي لا یقدر فیها علی القتال؛ إمّا لهربه؛ أو لموته؛ فإنه یؤخذ من عاقلته» (۲۶۲/۴)

شیخ حر عاملی پس از نقل روایات مذکور چنین می‌نگارد: «قد تقدّم أنّ العاقله لا تضمن عمداً، و قد خصّه الشیخ و غیره بغير هذه الصورة» (وسائل الشیعه، ۳۹۶/۲۹)

مجلسی در شرح احادیث می‌نویسد: «الظاهر ثبوت الدیه فی ماله لا غیر، فلو لم یکن له مال سقطت، و هذا مختار المتأخرین» (مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ۱۹۴/۲۴)

همان‌گونه که مشاهده می‌شود روایات مزبور از اثبات مفاد خود نیز قاصر می‌باشند؛ حال آن‌که برخی از فقها خواسته‌اند با استناد به این روایات ثبوت دیه بر عاقله در قتل خطای محض را اثبات نمایند.

دلیل اجماع

برخی از فقها مستند مختار خود را وجود اجماع در مسأله دانسته‌اند. صاحب مهذب الاحکام می‌نویسد: «علی المشهور؛ بل ادعی علیه الإجماع» (سبزواری، ۳۵۵/۲۹). ناگفته نماند قبل از وی جناب شیخ در خلاف چنین ادعایی را طرح نموده است. (۲۸۲/۵)

نقد و بررسی: لیکن ادعای اجماع در مسأله از جهت صغری و کبری مسموع نیست؛ زیرا

اولاً: همان‌گونه که از عبارات فقها در ابتدای مقاله دانسته شد، بسیاری از سابقان بر شیخ طوسی، مانند صدوق و شیخ مفید و نیز لاحقان شیخ، یا اصولاً متعرض مسأله نشده‌اند، و یا صرفاً به نقل اقوال موجود بسنده نموده و خود نظری ابراز ننموده‌اند؛ بنابراین چگونه می‌شود در چنین حالتی مختار این افراد را تحصیل کرده و ادعای اجماع در مسأله نمود؟

ثانیاً: چگونه می‌شود با وجود تصریح به مخالف از سوی برخی از فقها مانند یحیی بن سعید، ادعای اجماع محصل در مسأله نمود؟ عجیب‌تر آن که مدعی وجود چنین اجماعی جناب شیخ در خلاف است، و مخالف در مسأله نیز جناب وی در مبسوط!

و شاید به دلایل فوق است که آقای خوبی ادعای جزم به عدم وجود اجماع در مسأله نموده است: «فإن الإجماع غیر محقق جزمًا» (مبانی تکمله المنهاج، ۵۵۹/۲).

ثالثاً: با فرض قبول اجماع و تسامح در صغرای استدلال، به دلیل مدرکی بودن و یا حداقل محتمل المدرکیه بودن اجماع، کاشفیت آن به شدت محل تردید خواهد بود؛ لذا چنین اجماعی از حجیت ساقط است؛ زیرا همان‌گونه که اصولیان گفته‌اند حجیت اجماع به واسطه کشف قول (معصوم) است، و از آن‌جا که مستند اجماع مدرکی معلوم و در دسترس فقیه می‌باشد، وی می‌تواند بدان مراجعه کند؛ تا اگر آن دلیل نزد وی معتبر باشد، طبق آن فتوا دهد؛ و گرنه آن را رد کند. ارزش اجماع مدرکی همانند ارزش مدرک آن است، و جز آن اعتبار بیشتری ندارد. (سبحانی، الوسیط، ۵۶/۲؛ جزائری، منتهی الدراییه، ۳۸۶/۴)

از مجموع استدلال‌هایی که در نقد قول مشهور بیان شد به خوبی آشکار می‌گردد که ادله استنادی ایشان از ضعف‌های آشکاری رنج می‌برد؛ بنابراین ادله مذکور صلاحیت تخصیص عمومات و اطلاقاتی که موضوع وجوب دیه را «عاقله» قرار داده‌اند، دارا نمی‌باشند، و عاقله نیز در عرف متشرع عبارت است از عصبه و خویشاوندان ذکور جانی هرچند در مراتب و طبقات مختلفی باشند؛ لذا به استناد عمومات و اطلاقات وارده در باب و به اقتضاء قاعده اولیه در مسأله، وظیفه تأدیه دیه و جبران خسارت جانی در قتل خطایی بر عهده و ذمه تمامی ایشان است.

نتیجه‌گیری

با فرض مشروعیت نهاد عاقله این پرسش مطرح می‌شود که آیا با وقوع قتل خطایی تمامی افراد عاقله به یک میزان و در عرض یک‌دیگر، مسئول تأدیه خسارت و تأمین درک جنایت

هستند؟ یا آن که میان افراد عاقله رابطه طولی برقرار بوده و با وجود طبقات نزدیک ذمه افراد دور مشغول نمی باشد؟

مشهور فقها پرداخت دیه را الاقرب فالاقرب، مطابق طبقات ارث، بر عهده عاقله دانسته و قائل به نظریه ترتیب گردیده اند. ایشان برای مدعای خویش به اطلاق آیه: ﴿...وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...﴾ و نیز سه روایت مرسله یونس، خبر ابوبصیر و حدیث ابو نصر بزنطی و البته اجماع منقول از شیخ تمسک جستند.

لکن نگارنده تأکید دارد مقدمات تمسک به اطلاق ذیل آیه تام نبوده، و آیه مورد اشاره در مقام بیان احکام ارث و اخذ مال است. روایات مورد استناد نیز علاوه بر ضعف سندی، موردشان قتل عمد و شبه عمد است، که پرداخت دیه بر عهده خود جانی می باشد، در این حالت و با فرض موت قاتل امام فرموده است «اخذ من الاقرب فالاقرب»؛ حال آن که محل نزاع خطای محض بوده که در آن عاقله رأساً مسئول پرداخت دیه هستند، و از این جهت تسری دادن حکم روایات مذکور به محل نزاع، مصداق قیاس ظنی است. استدلال به اجماع نیز با وجود سکوت تعداد کثیری از فقها و نیز مخالفت برخی دیگر از فقها از جهت صغری محقق نیست؛ مضافاً به این که حجیت و کاشفیت این اجماع که در عرض سایر ادله نظیر آیه و روایات آمده است نامعلوم است. بنابراین نویسنده معتقد است با فرض عدم تمامیت مستندات قول مشهور، و به استناد قواعد اولیه باب، در قتل خطایی تمامی عاقله به یک میزان مسئول جبران خسارت جانی می باشند.

منابع

قرآن کریم، با ترجمه مکارم شیرازی.

ابن اثیر، مبارک بن محمد، *النهاية في غريب الحديث و الأثر*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول، بی تا.

ابن بابویه، محمد بن علی، *من لا یحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۴۱ق.

_____، *من لا یحضره الفقیه*، ترجمه علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

_____، *المقنع*، قم، مؤسسه امام هادی (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

_____، *الهدایة فی الأصول و الفروع*، قم، مؤسسه امام هادی (ع)، چاپ اول،

۱۴۱۸ق.

ابن سعید، یحیی بن احمد، *الجامع للشرائع*، قم، مؤسسه سیدالشهداء، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.

- ابن فارس، احمد بن فارس، *معجم مقائیس اللغة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۴۰۴ق.
- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۴۰۷ق.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، *المعنی*، با تصحیح محمدخلیل هراس، مصر، مطبعة الامام، چاپ اول بی تا.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم، *الكافي فی الفقه*، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین(ع)، چاپ اول ۱۴۰۳ق.
- ایروانی، باقر، *دروس تمهیدیه فی الفقه الاستدلالي علی المذهب الجعفري*، قم، چاپ دوم، ۱۴۲۷ق.
- آبی، حسن بن ابی طالب، *کشف الرموز فی شرح مختصر النافع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.
- تبریزی، جواد بن علی، *تنقیح مبانی الأحکام-کتاب الدیات*، قم، دار الصدیقه الشهدیه، چاپ اول ۱۴۲۸ق.
- تفرشی، مصطفی بن حسین، *نقد الرجال*، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول ۱۴۱۸ق.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول ۱۴۰۹ق.
- جزائری، عبدالله بن نور الدین، *التحفة السنیه فی شرح النخبة المحسنیه*، تهران، محقق کتاب، چاپ اول بی تا.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح-تاج اللغة و صحاح العربیه*، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ اول ۱۴۱۰ق.
- خمینی، روح الله، *تحریر الوسیله*، قم، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، چاپ اول ۱۴۲۱ق.
- خویی، ابوالقاسم، *مبانی تکملة المنهاج*، قم، مؤسسه إحياء آثار الخوئي، چاپ اول ۱۴۲۲ق.
- _____، *مصباح الاصول*، تقریر سیدمحمد واعظ حسینی بهسودی، نجف، مطبعة النجف، ۱۳۷۷ق.
- دشتی، مصطفی، *معارف و معاریف*، تهران، مؤسسه فرهنگی آرایه، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.
- روحانی، محمدصادق، *فقه الصادق(ع)*، قم، مدرسه امام صادق(ع)، چاپ اول ۱۴۱۲ق.
- سبحانی، جعفر، *الوسیط فی اصول الفقه*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۱۸ق.
- سلار دیلمی، حمزه بن عبدالعزیز، *المراسم العلویة و الأحکام النبویة*، قم، منشورات الحرمین، چاپ اول ۱۴۰۴ق.
- شوشتری، محمد جعفر، *منتهی الدراییه*، قم، دارالکتاب الجزائری، ۱۴۱۴ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، *الروضه البهیة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۴۱۲ق.

_____، *مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام*، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول ۱۴۱۳ق.

طباطبایی، محمد حسین، *الميزان في تفسير القرآن*، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ سوم، ۱۳۹۳ق.

طباطبایی کربلایی، علی بن محمد علی، *رياض المسائل*، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول ۱۴۱۸ق.

طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البيان في تفسير القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۷.

طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرين*، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، ۱۴۱۶ق.

طوسی، محمد بن حسن، *المبسوط في فقه الإمامية*، تهران، المكتبة المرتضوية، چاپ سوم، ۱۳۸۷ق.

_____، *الاستبصار فيما اختلف من الأخبار*، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ اول ۱۳۹۰ق.

_____، *تهذيب الأحكام*، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

_____، *الخلافا*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۴۰۷ق.

علامه حلّی، حسن بن یوسف، *مختلف الشيعة في أحكام الشريعة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.

_____، *تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية*، قم، مؤسسه امام صادق(ع)، چاپ اول ۱۴۲۰ق.

_____، *إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۴۱۰ق.

فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، *كنز العرفان في فقه القرآن*، قم، انتشارات مرتضوی، چاپ اول ۱۴۲۵ق.
فاضل هندی، محمد بن حسن، *كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۴۱۶ق.

فخر المحققین، محمد بن حسن، *إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول ۱۳۸۷ق.

فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، *مفاتيح الشرائع*، قم، انتشارات کتابخانه مرعشی، چاپ اول بی تا.

_____، *تفسير صافي*، با تحقیق حسین اعلمی، تهران، انتشارات الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.

فیاض کابلی، محمد اسحاق، *رساله توضیح المسائل*، قم، انتشارات مجلسی، چاپ اول ۱۴۲۶ق.

قطب راوندی، سعید بن هبه الله، *فقه القرآن*، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.

- کشئی، محمدبن عمر، *رجال الکشی*، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۹۰ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- _____، *ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار*، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
- _____، *حدود و قصاص و دیات*، تهران، مؤسسه نشر آثار اسلامی، چاپ اول، بی تا.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن، *المختصر النافع فی فقه الإمامیه*، قم، مؤسسه المطبوعات الدینیّه، چاپ ششم، ۱۴۱۸ق.
- _____، *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
- مدنی کاشانی، رضا، *کتاب الدیات*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- مرعشی نجفی، شهاب الدین، *القصاص علی ضوء القرآن و السنة*، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- مشکینی اردبیلی، علی، *مصطلحات الفقه*، بی جا، بی تا.
- مفید، محمد بن محمد، *المفیده*، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، به همراه نویسندگان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ یازدهم، ۱۳۶۸.
- نجاشی، احمد بن علی، *رجال- فهرست أسماء مصنفی الشیعه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- نجفی (صاحب جواهر)، محمدحسن بن باقر، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ق.
- وحید خراسانی، حسین، *منهاج الصالحین*، قم، مدرسه امام باقر(ع)، چاپ پنجم، ۱۴۲۸ق.